



نسبیت فرهنگی وقوانین اجتماعی

مؤلف: ارنست نایکل

مترجم: عباس محمدی اصل

روش شناسی علوم اجتماعی کاملاً متمایز از روش شناسی علوم فیزیکی و زیستی است. دلیل این امر نیز پیچیدگی خاص آن است که خود معلول ابتداء این شاخه از معرفت بر نحوه رفتار متغیر انسانی است. به همین دلیل تبیین پدیده‌های نند بعدی در علوم اجتماعی با محدودیت سطح تعمیم و بیان حکم مواجه است. اساس بحث نایگل در این مقال بر تشریح و توضیح همین موانع تکوین قوانین کلی منبث از تحقیقات اجتماعی استوار است. او می‌کوشد که با بر شمردن وجوه تمایز قوانین علوم طبیعی و اجتماعی، ماهیت قوانین اجتماعی را بر حسب اتکاب بر معرفت ساختنی - سازمانی پدیده‌های انسانی توضیح دهد. م. یکی از مشکلاتی که معمولاً به عنوان مانعی برای ساختن قوانین کلی در علوم اجتماعی از آن یاد می‌شود، خصوصیت پدیدارهای اجتماعی است که به لحاظ تاریخی مقدر یا به لحاظ فرهنگی معین شده است. گرچه اکثر جوامع در گذشته و حال دارای برخی نهادهای مشابه - نظیر سازمان خانواده، نظام آموزش نسل جدید، شیوهٔ ابقای نظم و مانند آن - بوده‌اند؛ لیکن از آنجا که عموم این نهادها در پاسخ به شرایط مختلف محیطی و مجموعهٔ سنتهای فرهنگی به وجود آمده‌اند، از حیث ساخت و روابط درونی تفاوت اساسی دارند. بنابراین چون اشکال مفروض رفتار انسانی نه تنها به شرایط بی‌واسطه‌ای که موجب رفتار می‌شود بلکه به عادات مبتنی بر فرهنگ و نیز به تفاسیری از وقایع که مربوط به مواجهه با این شرایط هستند بستگی دارد، الگوهای رفتار اجتماعی بر حسب جامعه‌ای که این رفتار در آن ظاهر می‌شود و نیز خصوصیت

نهادهای آن جامعه در یک دورهٔ معین تاریخی متفاوت خواهند بود. در نتیجه، تعمیم نتایج حاصل از مطالعه مضبوط داده‌هایی که خاص یک جامعه است به جامعه‌های دیگر روانیست. در واقع برخلاف قوانین فیزیک و شیمی، تعمیمهای علوم اجتماعی در بهترین وضعیت نیز چشم‌انداز محدودی دارند و منحصر به پدیدارهای اجتماعی هستند که در خلال یک دورهٔ نسبتاً محدود تاریخی واقع شده‌اند که در آن دوره هر نهادی دارای وضعیت خاصی است. مثلاً قانون "سنل" در بارهٔ انکسار نور، روابط میان پدیدارهایی را بیان می‌کند که ظاهراً در تمام جهان یکسانند. اما موضوع اجتماعی ساده‌ای همچون میزان مولید که در زمان معینی بر حسب وضعیت اجتماعی تعیین می‌شود، عموماً با میزان مولید سایر اجتماعات تطابق ندارد و حتی در همان اجتماع نیز با گذشت زمان تغییر می‌پذیرد.

وجود چنین موانعی بر سر راه ارائهٔ قوانین کلی و فراگیر در علوم اجتماعی انکارناپذیر است. رفتار بشری علی‌رغم این واقعیت که منظم یک فرآیند فیزیکی و فیزیولوژیکی است که قوانینشان در بارهٔ عمل در تمام جوامع لایستغیر است، بی‌تردید بر حسب پیچیدگی نهادهای اجتماعی که این رفتار در آنها به وجود می‌آید دچار تغییر و اصلاح می‌شود. حتی شیوه‌هایی که اعضای یک گروه اجتماعی، علی‌رغم قرابت خصوصیات زیستی یا کالبدی محیط جغرافیایی خود، برای رفع نیازهای اولیهٔ زیستی - از قبیل پوشش یا مسکن - انتخاب می‌کنند واحد نیست و لذا می‌توان گفت رفتارهای انسانی همواره از سنت و تکنولوژی تأثیر

می پذیرد. وسعت دامنه این تأثیر و تأثرها سبب می شود که قوانین راجع به پدیده های اجتماعی به محاق محدودیت تعمیم افتد.

از آنجا که ممکن است این موضوع موجب سوء فهم شود و برخی از دانشجویان علوم اجتماعی گمان کنند که اصولاً ارائه قوانین مربوط به تطور فرهنگی پدیدارهای اجتماعی (مانند قوانین معتبر اجتماعی در جوامع مختلف) محال است، لذا این مطلب را بیشتر توضیح می دهیم:

۱. یکی از ارکان عمده تشکیک نسبت به تعمیم پذیری قوانین اجتماعی تطور فرهنگی، فرض این نکته است که قوانین مزبور باید همانند قوانین ستاره شناسی ما را در استنباط و پیش بینی آینده مشخص یاری رسانند. از این دیدگاه استدلال می شود که اگر مثلاً علوم اجتماعی «یک علم واقعی همچون ستاره شناسی باشد، باید همان گونه که ستاره شناسی قادر است نقشه قطعی نحوه شکل گیری تحولات فضایی را در ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال آتی پیش بینی کند، علوم اجتماعی نیز بتواند وضعیت آتی جوامع انسانی را ترسیم کند، به عبارت دیگر، علوم اجتماعی باید رخدادهای آینده جامعه را به منظور برخورد فعال و معقول با آنها تشریح کند.

اما چون «افراد، گروهها، نژادها و ملتها به منزله عاملان توسعه تجارب انسانی همواره در حال تغییر و تحولند» و در نتیجه علوم اجتماعی فاقد قدرت پیش بینی می گردد، به این ترتیب نمی توان واقعاً علوم اجتماعی را در ردیف علوم واقعی قرار داد.

لازم به گفتن نیست که دوام پیش بینی های ستاره شناسی نیز در هیچ یک از سایر شعب علوم

طبیعی دیده نمی شود و اصولاً این دانش جزو علوم فیزیکی طبقه بندی نمی گردد. این قدرت پیش بینی از آن جهت برای ستاره شناسی ممکن شده است که منظومه شمسی یک نظام بسته و محدود است و همین دلیل می توان آینده بلند مدت آن را ترسیم کرد. از طرف دیگر در بسیاری از زمینه های تحقیقات فیزیکی نظامهای مورد مطالعه شرایط لازم را برای پیش بینی های بزرگ ندارند.

بعلاوه، در بسیاری از موارد در تحقیقات فیزیکی برای پیش بینی های دقیق، از شرایط خاص مربوط به اعمال نظریه ها غافل هستیم؛ حتی اگر این نظریات از سایر جهات برای این منظور کاملاً مناسب باشند. مثلاً، ما به طور دقیق می توانیم حرکات یک پاندول را تا آنجا که از تأثیر سایر عوامل مخمل در امان باشد پیش بینی کنیم، زیرا نظریه حرکت پاندولی و اطلاعات عینی لازم در باره آن سیستم خاص را در اختیار داریم، اما این پیش بینی ها نمی توانند در آینده نیز قطعی و مورد اطمینان باشند زیرا بخوبی می دانیم که این سیستم برای همیشه از تحولات و آشفتگی های خارجی مصون نخواهد ماند. همچنین، ما نمی توانیم با اطمینان کامل وضعیت سقوط برگ درختی را پیش بینی کنیم زیرا هنوز اطلاعات ما در باره اوضاع خاص هوا، برگ و زمین جامع نیست. به این ترتیب تشخیص آینده در مطالعه اعمال انسانی به دلیل تنوع شرایط و زمینه ها بسیار مشکل است و از این حیث تدوین قوانین جامع در باره چنین پدیده هایی بعید می نماید.

با این همه نمی توان مدعی شد که معرفت قطعی نظری، صرفاً به واسطه عدم حضور روابط

در این کتاب
موضوعات
فصل اول
فصل دوم
فصل سوم
فصل چهارم
فصل پنجم
فصل ششم
فصل هفتم
فصل هشتم
فصل نهم
فصل دهم
فصل یازدهم
فصل دوازدهم
فصل سیزدهم
فصل چهاردهم
فصل پانزدهم
فصل شانزدهم
فصل هجدهم
فصل نوزدهم
فصل بیستم

انسانی ممکن است. تغییر شکل سنگ معدن خام در محصولات گوناگون نه به این علت است که نظریاتی راجع به این تغییرات وجود ندارد. بلکه برعکس به این علت است که چنین نظریاتی وجود دارند همین طور یک حکم نمی‌تواند معرفت نظری را به صرف ضعف کنترل تغییر "متغیرها" محدودش سازد. آیا به دلیل محدودیت اعتبار اصول هواشناسی می‌توان به احکام آن برای مواجهه با هوا توجه نکرد؟ مسلماً انسانها می‌توانند به جایگزینی تصاویر متنوعی از شیوه‌های سازماندهی اجتماعی بپردازند، اما این واقعیت نمی‌تواند امکان تکوین یک علم عینی در باره این روابط را نفی کند.

۲. بدفهمی دوم مربوط به دسته‌بندی نظری ویژگیهای خاص رفتاری در قالب یک الگوی واحد است که به منظور تبیین و تشخیص وجوه تشابه و تمایز این گونه رفتارها صورت می‌گیرد، این بدفهمی مبتنی بر دو فرض است؛ یکی اینکه ساخت همسان روابط اجتماعی در طبقه‌ای از نظامهای رفتاری معین برقرار است که طبق آن می‌توان به فرمول‌بندی نظریات تطبیقی (حتی در بُعد بسیار "انتزاعی") پرداخت و دیگر اینکه شرایط درونی برای کاربرد نظریه‌های اجتماعی در جمیع نظامهای رفتاری مشابه است.

در این خصوص می‌توان مواردی چون جریان شدید نور، حرکت عقربه قطب‌نما، بروز قوس قزح و تشکیل مقادیر نوری بر فیلم عکاسی را به منزله پدیده‌هایی کاملاً فیزیکی تصور کرد. ظاهراً چون این پدیده‌ها بر اساس کیفیات متمایزشان، نامشابه و غیر قابل مقایسه‌اند، شاید ابتدا چنین به نظر بیاید که

هرگز نمی‌توان آنها را در پر تو مجموعه واحدی از اصول مرتبط و همبسته توضیح داد اما همان‌گونه که می‌دانیم، می‌توان همه این پدیده‌ها را در قالب نظریه نوین الکترومغناطیس تشریح نمود. به بیان دیگر هرچند قوانین علمی متفاوتی در باره این پدیده‌ها وجود دارد اما نظریه الکترومغناطیس تمام این قوانین را در دیدگاهی کلی انتظام بخشیده و ضمن ایضاح شرایط درونی این تمایزات، مبدع قوانین جدیدی نیز گردیده است.

پس بر پایه تمایز پایگاههای نهادی فرایندهای اجتماعی و نیز تممیم‌ناپذیری تجانس مفروض حوزه‌های فرهنگی به سایر جوامع، دریافت تشابه ساخت روابط در میان جمیع فرهنگها ناممکن جلوه می‌کند. البته باید توجه داشت که تفاوت‌های رفتاری جوامع نه بر اساس الگوهای متمایز روابط اجتماعی آنها که بر طبق سازماندهی "ارزشها" و نتایج ارزشها و نتایج مأخوذ از این سازماندهی در همان جوامع حاصل شده و از این حیث می‌توان حدس زد که نظریات تطبیقی اجتماعی علی‌رغم منطقی بودن ممکن است احتمالاً غیر واقعی جلوه کنند. این نکته از آن روی حائز اهمیت است که بدفهمی مزبور به واسطه عدم توجه به این احتمال رخ می‌دهد.

۳. نکته سوم در باره چشم‌انداز محدود قوانین اجتماعی به دلیل اتصافشان به صفت جبر تاریخی حاکم بر پدیده‌های اجتماعی است. واضح است که شمول قوانین بر طیف وسیعی از پدیده‌های متمایز، مبین غفلت آنها از چنین تمایزاتی بوده و احتمالاً قوانین مزبور از این لحاظ قابل انطباق با ویژگیهای خاص پدیده‌های حادث در کیفیت خاصی

این پدیده‌ها را می‌توان به روشی دیگر نیز تبیین کرد.

نمی‌باشند. این قوانین با کاربرد متغیرها (در مفهوم ریاضی این کلمه) می‌توانند موقعیتهای خاصی را به اتکای ارزش‌های پیوسته مستتر در خود توضیح دهند. مثلاً اگر چه قانون جاذبه عمومی گالیله در باره سقوط آزاد اجسام فاقد ارزش مشابهی در همه نواحی است اما این قانون به تنوع ارزش متغیرهایش نظر نداشته و تعمیم وسیعی در تبیین متغیر جاذبه به مثابه یک معلول و با فرض وجود حداقل ارزشهای مشابه ارائه می‌دهد.

به هر تقدیر این روش برای اطمینان از میزان تعمیم‌پذیری گویه‌های قانون همواره ممکن یا مناسب نیست. به منظور رفع این مشکل در تبیین قوانین علوم طبیعی از روش «نمونه‌های نوعی» سود می‌جویند که در آن روابط همبسته، صرفاً در تحت شرایط معین - و احتمالاً نادر و غیرواقعی - مفروض واقع می‌شوند. مثلاً قانون گالیله در باره سقوط آزاد صرفاً برای اجسام متحرک در خلاء بکار گرفته می‌شود، در حالیکه این وضعیت در شرایط عادی طبیعتاً با مقاومت واسطه‌ها و نیز میزان تراکم اجرام مواجه است که این قانون تنها ناظر بر تشابه آن شرایط می‌باشد. بدینسان وقتی یک قانون به تبیین انتزاعی وضعیتی خاص می‌پردازد، بایستی معرف مفروضات انضمامی یا «اصول موضوعه» خود نیز باشد تا فاصله تبیین نوعی قانون با وضعیت عینی روشن شود.

این قبیل مفروضات انضمامی کاملاً استنباطی هستند و گرچه امکان دارد با قدرت پیش‌بینی کمتری نسبت به قانون فرمول‌بندی شوند، اما به دلیل دشواری تشریح جمیع ابعاد عینی مفروضات

(چنانکه برخی فقط بدیهی انگاشته می‌شوند) یا به دلیل عدم تمایز عوامل بالفعل از موارد نوعی کاملاً به کار برده نمی‌شوند. بنابراین هرچند یک قانون ممکن است به ظاهر تعمیمی تطبیقی و ساده ارائه کند، اما احتمال دارد محتوای گویه‌های انتزاعی این تعمیم در شرایط عملی، چشم‌اندازهای محدودی را تصور کند.

بی‌شک جبر تاریخی حاکم بر پدیده‌های اجتماعی مانعی ذاتی برای فرمول‌بندی قوانین تطبیقی و متغیر فرهنگی به شمار نمی‌رود. به عبارت دیگر صورت‌بندی قوانین اجتماعی با اغراض از برخی قواعد منطقی نظریه‌پردازی انجام می‌گیرد. مثلاً این اصل در حوزه علم اقتصاد، خصوصاً در نظریه «رقابت کامل» میان خریداران و فروشندگان یا تصور جستجوی حداکثر سود تجاری (یا سایر منافع) از سوی کارگزاران اقتصادی به کار گرفته شده است. اما غالباً این گونه ترکیب قوانین عام، در اقتصاد و نیز سایر عرصه‌های اجتماعی در بهترین شکل خود نیز فقط از موفقیتی نسبی برخوردار بوده است. با این حال اشتباه خواهد بود اگر این تلاش‌ها را در حیطه فرمول‌بندی نوعی قوانین اجتماعی ناقص تعبیر کنیم. اساساً موفقیت این تلاش‌ها نه در اعتبار تصورات نظری اجتماعی که در اصلاح کیفیت کاربرد انطباق تصورات نوعی اجتماعی با موفقیت‌های انتزاعی نهفته است.

با این وصف تحلیل پدیده‌های اجتماعی در پرتو قوانین اجتماعی بر مبنای تمایزات سلوک انسانی در زندگی روزمره ممکن است. در صورت وضوح تصورات غیرعملی و عقل سلیم، می‌توان

مراجع ضروری آنها را فارغ از پایگاههای اجتماعی‌شان (با سنن اجتماعی خاص آنها) در نظر گرفت. با این وجود شرایط دقیق تعمیم در این مفاهیم بندرت تبلور می‌یابد. از این نگره چنین تعمیم‌های «شبه عامی» بیش از اتکا بر شمول روابط، به «همبستگی آماری» نظر دارند (یعنی، اگرچه آنها باید دال بر اشکال عام رفتاری باشند، اما در واقع محتوای این گویه‌های عام، احکامی نامستثنی هستند که از تشابه شرایط و وجود برخی متغیرهای دیگر اخذ شده‌اند). در هر صورت 'رباط یا اعتبار تعمیم برای گروههای اجتماعی سایر جوامع به ابهام می‌گراید. به عنوان مثال این گویه که سربازان آموزش دیده در میدان جنگ عملکرد بهتری نسبت به بقیه سربازان نشان می‌دهند (مبتنی بر مطالعه سربازان امریکایی در جنگ جهانی دوم)، شبه تعمیمی بیش نیست. هنگامی این گویه با تردید مواجه می‌شود که گروههای آموزش ندیده سربازان عملکرد جنگی بهتری از خود ارائه دهند، فرماندهان با افسران آموزش دیده عداوت ورزند. در حقیقت طرفداری از تعمیم، علی‌رغم استثنائاتش باید کاملاً معقول باشد. این مقبولیت باید از پوشش تعمیم بر انواع موفقیت‌های دیگر حاصل آید. مثلاً اگرچه تعمیم واقعیت مزبور به برخی جوامع (نظیر جنگجویان مردم «نور» در شمال شرق آفریقا) بی‌اعتبار نیست، اما تعمیم کلی آن نیز به همه نظامهای متنوع اجتماعی به دلیل ابهامات در تشریح رفتار انسانی، غیرقابل استنباط می‌باشد.

خلاصه اگر قوانین یا نظریات اجتماعی به فرمول‌بندی روابط همبسته و همسان طیف وسیعی از تمایزات ظاهری کنش‌های فرهنگی انسانی

از
این
نظریات
استنباط
می‌شود

بپردازند، مفاهیم آن نمی‌توانند انواع حوادث این گروهها را تبیین کنند. به دیگر سخن هرچند این مفاهیم شامل سایر حوادث مشتق نمی‌شوند، اما با ضریب اطمینان بالایی می‌توان آنها را به شرایط همسان اجتماعی تعمیم داد. بنابراین تلاش عمده برای ایجاد قوانین تطبیقی مربوط به تحولات فرهنگی باید حاوی انواع متفاوت مفاهیم (یا متغیرهای) مرتبط با تمایزات فرهنگی نظیر عوامل کالبدی (مانند اقلیم)، زیستی (مانند سوانح بدنی)، روانی (مانند تمایلات و گرایشها)، اقتصادی (مانند اشکال مالکیت) و جامعه‌شناختی (مانند پیوند اجتماعی» یا «نقش اجتماعی») باشد. ترکیب روابط متقابل این عوامل، استثنائات تعمیم را در جریان تغییرات اجتماعی به سمت اخذ نتایج ثابتی از تمدن سوق می‌دهد. تاکنون هیچیک از تلاشهای فکری در راستای تحقق چنین اهدافی به ثمر نرسیده است زیرا به دلیل این نقائص و ضعف تعمیم‌پذیری فرایندهای تاریخی، مشکل عدم انطباق نظریات تطبیقی اجتماعی و تبدیل آنها به نظریات تاریخی شدت می‌یابد. اما در هر حال ضمن اینکه کوششهای گذشته برای ترکیب کاربردی متغیرهای انتزاعی مشکور است، احتمالاً تمایزات منطقی تصورات منبث از حوزه روزمره زندگی اجتماعی، محتاج ابداع متون استنباطی جدیدی برای شکل‌بندی مفاهیم تحلیلی از پدیده‌های بالفعل اجتماعی می‌باشد.

منبع:

Nagel, E (1979)

The Structure of Science, First Paperback Edition In New Delhi,

PP. 45, -66